

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Ideological

مسائل ایدئولوژیک

فرستنده: جهانگیر محبی

۱۰/۱۲/۲۵

در عصر کنونی چه عواملی تفکرات مذهبی را کماکان در جامعه بشری بازتولید می کند؟

این مسأله دو دلیل اصلی دارد:

۱ - قدرتهای سیاسی ارتجاعی به اهمیت مذهب در حفظ نظام ستمگرانه شان پی برده اند و از تمام ابزارشان (من جمله از قدرت سیاسی و کنترلی که بر رسانه های گروهی و مطبوعات دارند) برای تقویت و اشاعه مذهب استفاده می کنند.

۲ - در جامعه ای که مناسبات اجتماعی آن خصمانه است، "غریزه مذهبی" خودبه خود تولید می شود. "غریزه مذهبی" چیست؟ گرایش به یافتن یک نیروی ماوراء الطبیعه برای کمک طلبیدن جهت غلبه بر نیروهائی که به نظر مطلقاً قدرت مند به نظر می آیند؛ آرزوی پیدا کردن سپر و پناه در زمان های عجز و ناامیدی؛ آرزوی یافتن کمک در شرایط سخت و ناامنی و بی ثباتی؛...؛ جستجوی آرامش در شرایط تحت ستم بودن یا انتظار کمک از سوی یک مافوق انسان برای مقابله با این وضع؛ تشنگی برای یافتن معنا در جهانی که به نظر بیرحم و سرد می آید؛ احساس نیاز به یک خروجی و آرامبخش "آسمانی" برای مرهم گذاشتن بر احساس عجز و آشفتگی، حتا اگر اثرش موقتی باشد و به طور کوتاه مدت احساس مصیبت را به خوشی تبدیل کند. تا زمانی که جامعه بشری بر محور مناسبات اجتماعی خصمانه می چرخد احساس مذهبی وجود خواهد داشت و بسیاری از مردم به این درک نخواهند رسید که بشر نیازی به مذهب ندارد و باید آن را کنار بگذارد. تا زمانی که استثمار و ستم محو نشود این پدیده وجود خواهد داشت. تنها زمانی غریزه مذهبی دیگر تولید و بازتولید نخواهد شد که سازمان اجتماعی بشر و روابط اجتماعی مانعی در مقابل شناخت یافتن از واقعیت نیروهای طبیعت و جامعه نباشند؛ و بشر بدون مانع نیروهای محرکه واقعی طبیعت و جامعه را بشناسد و بر آن ها عمل کند.

اما برای رساندن جامعه بشری به آن نقطه، توده های تحت ستم و استثمار که به طور بالقوه حامل قدرت دگرگون کردن جامعه اند، باید به درک درست از جهان و هستی بشر دست یابند و بفهمند که راه واقعی دگرگون کردن آن چیست. به خصوص آن دسته از توده هائی که دارای ذهن انقلابی اند باید جهشی کرده و زنجیرهای مذهب را از ذهن خود پاره کنند و ایدئولوژی رهائی بخش کمونیسم را اتخاذ کنند. آنها باید سلاح ماتریالیسم مارکسیستی را در

دست گرفته و آن را به کار برند. این ماتریالیسم هیچ ربطی به حرص و آز بی پایان و تلاش بیرحمانه و سراسیمه برای کسب ثروت ندارد. این تعریف دروغین از ماتریالیسم مارکسیستی را استثماریان و مشاطه گران آنان به دست می دهند. اساس ماتریالیسم مارکسیستی این است که: **کل هستی، ماده است و از ماده متحرک تشکیل شده است و هیچ هستی دیگری جز هستی مادی و واقعی وجود ندارد.**

..... ماتریالیسم مارکسیستی با همه اشکال ایده آلیسم و متافزیک ضدیت دارد. با تمام واقعیت شناسی هائی که مستقل از واقعیت مادی بوده و ورای آن باشند در تضاد قرار دارد. با افکاری که می گویند ایده یا روح آفریننده و نیروی محرکه جهان است؛ ایده ها پایه در واقعیات مادی ندارند بلکه واقعیت مادی را بدخواه شکل می دهند؛ مخالف است. ماتریالیسم مارکسیستی با تمام روحیات و افکار مبتنی بر تغییرناپذیری یا باورهای از این دست که گویا برخی آدمها کامل و عالی و بدون تضاد هستند، ضدیت دارد. ماتریالیسم مارکسیستی با هرگونه تقدیر و سرنوشت و تغییر ناپذیر بودن ها ضدیت دارد. درست در نقطه مقابل این فکرها من جمله درست در تضاد ۱۸۰ درجه با آموزه ها و باورهای مذهبی، ماتریالیسم مارکسیستی در واقع راهنمای عوض کردن و دگرگون کردن جامعه و طبیعت به ریشه ای ترین و جامع ترین وجه است؛ راهنمای محو کامل استثمار، ستم، شکاف طبقاتی و تخاصم اجتماعی است؛ راهنمای آزاد کردن بشریت از همه این زنجیرها و ضامن پیشرفت جامعه بشری است.

چگونه ادیان بر جوامع مسلط شدند و پا بر جا ماندند؟

اغلب می شنویم که "کشور ما کشوری اسلامی است". انگار که از روز ازل اینطور بوده است. خیر! مطالعه تاریخ، علل غلبه ادیان مختلف در نقاط مختلف جهان را بخوبی نشان می دهد. مثلا در هر کجای جهان که مسیحیت و اسلام غالب است، این موقعیت به ضرب شمشیر و پیروزی در جنگ و اشغالگری برقرار شده است. هر جا که زور یکی بر دیگری چربید، آن دین غلبه کرد. مسیحیت گسترش یافت چون امپراتوری رم آن را بعنوان دین رسمی خود اتخاذ کرد و هر کجا که لشگریان رم غلبه کردند، مسیحیت نیز دین غالب شد. مارکس در آثار متعدد خود توضیح میدهد که چگونه در امپراتوری رم، ادیان کهن جای خود را به مسیحیت دادند: "سقوط ادیان کهن، سقوط دول کهن را سبب نشد. بلکه این سقوط دول کهن بود که موجب سقوط ادیان کهن شد." (نقد فلسفه حق هگل نوشته مارکس)

مستعمره چی های اروپائی نیز هر جا را به اشغال خود درآوردند، مسیحیت را به اهالی آنجا تحمیل کردند. مثلا غلبه مسیحیت در میان سرخپوستان بومی قاره امریکا به پشتوانه جنگهای استعمارگرانه بیرحمانه اسپانیائی ها امکان پذیر بود. اسلام نیز وقتی رونق گرفت که يك دین کشورگشا شد و تا آنجا که شمشیرش برید، پیش رفت. تبدیل شدن مسیحیت و اسلام به ادیانی با نفوذ اصلا "مقدر" نبود. اینها نیز مانند هزاران دین دیگر می توانستند به خاموشی بگرایند، یا به عنوان باور گروهی کوچک از انسانها باقی بمانند. مسیحیت و اسلام به دلیل آنکه به بازوی مذهبی امپراتوریهای قدرتمندی تبدیل شدند، توانستند به ادیان پر نفوذی تبدیل شوند. اگر محمد و پیروانش، دشمنان خود را در نبردهای گوناگون مغلوب نکرده بودند، اسلام به مثابه يك فرقه کوچک در بخشی از عربستان باقی می ماند یا کم کم اضمحلال یافته و از بین می رفت. در همان دوره که اسلام ظهور کرد، امپراتوریهای رم و ساسانی در جریان جنگهای پیاپی با یکدیگر تضعیف شده و رو به سراسیمه نهادند. به این ترتیب "خلاء قدرت" به وجود آمده بود. در چنان شرایطی بود که امپراتوری اسلام توانست سربلند کند و نفوذ و سیطره خود را در بخشهای نسبتا وسیعی برقرار کند. اگر چنان شرایطی نبود، بعید بود که اسلام بتواند به يك نیروی سیاسی و مذهبی قوی در جهان

تبدیل شود. اگر در اوائل قرن چهارم میلادی، امپراتوری روم مسیحیت را به عنوان دین امپراتوری خود اتخاذ نکرده بود، تبدیل آن به دینی چنین با نفوذ در جهان بسیار نامحتمل بود. این ادیان قدرتمند همواره از طریق عملکرد سیستماتیک دولتهای ارتجاعی در عرصه ایدئولوژی پا بر جا مانده اند. نزدیک به سه هزار سال است که طبقات حاکمه ارتجاعی با استفاده از قدرت دولتی به طور سیستماتیک عقاید مذهبی را در مغز مردم فرو کرده اند. دلیل مذهبی بودن اکثر مردم جهان اینست و نه اینکه گویا خداوند مهر این مذهب را در دل آنان جای داده، یا اینکه مذهب نماینده حقیقت است و به این دلیل در قلب مردم جای می گیرد.

کلیه دولتهای ارتجاعی در جهان (چه دولتهای کشورهای سرمایه داری پیشرفته مانند امریکا و چه دول کشورهای عقب مانده مانند ایران) همواره مذهب غالب را تقویت می کنند. حتی در کشورهایی مثل امریکا که دین و دولت از هم جدا هستند، دین غالب از پشتوانه طبقات حاکمه برخوردار است و طبقات ثروتمند آن را تقویت می کنند. آنها از دین به عنوان یکی از سلاحهای حفظ ثبات حاکمیت خود استفاده می کنند. هزاران سال است که عقاید مذهبی و خرافه به طرق گوناگون تشویق شده و در شالوده جامعه بافته شده است. به همین جهت برای خیلی ها تصور اینکه دین صرفاً در مقطع معینی از تاریخ جامعه بشری به وجود آمده و در مقطع معینی از تاریخ بشر از میان می رود، مشکل است.

جمعی از فعالان کارگری (جافک)

آذر ماه [قوس] ۸۹